

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

چند روزی راجع به مباحث لغوی وارد شدیم و تحلیل های لغوی بحث به اینجا رسید که در لغت عرب برای مواردی که معنا، معنای اشتقاقی نیست بحث باب مفاعله بود برای ایجاد این معنا اگر بخواهند از هیئات استفاده کنند غالبا از هیئات همین به اصطلاح ما ثلاثی مزید. البته ما لفظ ثلاثی مزید را به کار می بریم آنها رباعی هم می گویند. مثلا باب افعل را رباعی هم می گویند در متون ادبی گاهی رباعی تعبیر شده است که مرادشان این است که حروفش چهار تا است. نه اینکه رباعی مصطلح ما مثل دهرج مثلا.

عرض کنم که این را این صحبت را مطرح کردیم و این بحثی را که مرحوم حاج شیخ قدس الله نفسه در اینجا فرموده اند این را یک توضیحی عرض کردیم که گاهی روی این جهت مثالش هم به همین کلمه سفر عرض کردیم سفر به معنای حدثی نیست. آن بعد انسان از به حساب مقرّ زندگی اش است. آن وقت در این جور جا که به طور کلی حالا صحبت شده است که توضیح دهیم در این جور جاها در زبان عربی به اصطلاح بنده البته گاهی از معانی اسمی استفاده می کنند گاهی هم از معنی حرفی. معنی حرفی شان هم مراد هیئات است.

اما از معنای اسمی مثلا می گوید تلبّس بسفر یا کنت علی سفر یا کنت فی سفر. اینکه توضیح داده شود که خود لفظ سفر بیاید و از آن چیزی اشتقاق نشود این را اصطلاحا معنای اسمی می گوئیم و گاهی هم از آن معنای به اصطلاح با معنای حرفی آن را می رسانند که مثلا می گوید سافرت. سافر زید. سرّ اینکه سافر طرفینی هم نیست این است در حقیقت. اینجا این هیئت باب مفاعله به کار برده شده است برای بیان تلبّس به این معنای غیر حدثی که سفر باشد. در خود قرآن کریم مثلا من باب مثال دو مورد داریم ان کنتم و من کان منکم مریضا این مریضا معنای اشتقاقی است و او علی سفر این معنای اسمی است. نگفت مسافرا. او علی سفر. و حتی اشتقاقی است این. یعنی معنای حرفی این هم به کار برده نشده است. سافر آن که داریم اذا ضربتم فی الارض است. عنوان ضرب فی الارض است که ضرب فی الارض باز هم تقریبا معنای اسمی سفر است. شاید یک جایی سافر هم داشته باشیم در قرآن. اما آن که مربوط به فقه ما می شود، یا ضرب فی الارض است یا علی سفر است. ضرب فی الارض این هم در حقیقت معنای اسمی است ولو اشتقاق به کار برده است. ولو از آن اشتقاق کرده است فعل از آن گرفته است. ضربتم فی الارض لکن باز هم مراد معنای اسمی است یعنی از آن خود ماده سفر چیزی به کار برده نشده است. اگر بخواهد این معنایی که به اصطلاح حدثی نیست این را بخواهد معنای تلبّس در بیاورد می برد باب مفاعله. طبیعتا در این جور

جاها باب مفاعله هم لازم است. و این هست در لغت عرب. این اختصاص به این جا هم ندارد. موارد دیگر هم هست. گاهی یک معنا را به صورت معنای اسمی بیان می کند گاهی هم همان معنا را به صورت معنای حرفی.

فرض کنید مثلا در لغت عرب بستان یا بوستان که به فارسی می گوئیم جایی است که مجموعه درختان باشد. آن را بوستان می گوئیم. آن وقت اگر دور و برش دیوار باشد حائط می گویند. یعنی باغ به اصطلاح ما. فرق بگذاریم بین باغ و بوستان. آن وقت این را برای افاده معنا هم معنای اسمی به کار می برند مثلا جعل له حائط. جعل بستان و حائط. این معنای اسمی است.

معنای اسمی یعنی همان را که کلمه حائط به معنای دیوار بود این را صراحتا به کار برده است. گاهی هم از آن به معنای حرفی به کار می برد. مثلا احاط بالستان. یا حوط البستان. اینجا را می برد به باب های ثلاثی مزید باب افعال باب تفعیل حوط البستان یعنی جعله حائط. و لذا این اگر بخواهیم بحث معنای حرفی را خوب دقیقاً روشن شود برای شما من همیشه عرض کردم در معنای حرفی آن معنای حرفی را با مشابه اسمی اش بررسی کنیم. مثلا فرق بین جعل للستان حائط با حوط بستان یا احاط بالستان چیست. حوط البستان با جعله حائط فرقی نیست. اینکه می گویند فرق بین معنای اسمی و حرفی که بحث سنگینی هم هست آن راه دقیقترش اگر بخواهید ارتکازی عمل کنید این طوری است. مثلا جعله بستان این معنای اسمی است. جعله حائط معنای اسمی است. حوط بستان این معنای حرفی است. اما حائط را از آن گرفته است. اینجا اگر بخواهد بگیرد غالبا از ثلاثی مجرد نمی گیرند. از یکی از این هیئات می گیرند. یا تفعیل است یا مفاعله است یا افعال است یا استفعال است به عناوین مختلف طبق حساب هایی که حساب می کنند از او اشتقاق می کنند. این فرق بین معنای اسمی و حرفی است. این فرق بین نکته ای است که اینجا می گوئیم. مثلا من کان منکم علی سفر این معنای اسمی است. اما اگر مسافر بود این می شود معنای حرفی. مرضاش معنای حرفی است چون هیئت است. علی سفر معنای اسمی است.

پس یکی از نکاتی که اصولا در میان لغت عرب هست البته به لحاظ ترجمه فارسی هم حالا وارد بحث نشویم ما در ترجمه فارسی معانی حرفی از این قبیل کمتر داریم. بیشتر روی همان معانی اسمی حساب می کنیم. یعنی حوط البستان و جعل للستان حائط را بگوئیم برای بوستان دیوار قرار داد یک جور. نمی گوئیم مثلا باغید این بوستان را باغید. باغید را به کار نمی بریم. یک شعری است ما مکیدیم این ها جزء ضعف شعری هم هست اینها را مکیدیم به کار نمی برد. اما در لغت عرب هست این غیر از آن است. مثلا در لغت عرب می گوید دخل فی العراق. می گوید اعرق. اعرق و دخل فی العراق یکی است. انجد دخل فی نجد. هر دو اش یکی هستند. یکی از آنها اسمی است و یکی حرفی. انجد معنای حرفی است یعنی با هیئت است. این هیئتی که به کار برده می شود غالبا هیئات ثلاثی مزید هستند. نکته فنی اش

این است. مخصوصا اگر استعمال ثلاثی مجرد نکند مثل سفر. که استعمال ثلاثی مجردش معلوم نیست حالا مرحوم نجم الاثمه فرمودند دارد. بنابراین خوب دقت کنید آن نکته اساسی بحث این است. این که می بینیم هیئات معانی مختلف دارند چون از هیئات مخصوصا ثلاثی مزید کارهای متنوعی را انجام می دهند البته آن بحث حالا چون اینجا هم مطرح کردیم آن بحث معنای حرفی و معنای اسمی را هم در اینجا در نظر بگیریم. یعنی شما برگردید به ارتکازات خودتان جعل للبستان حائطا این معنای اسمی است. حوط البستان همان معنا را دارد. معنای حرفی است. لذا در بحث معنای حرفی و معنای اسمی یکی از تفصیلات این بود که معنای اسمی و واضح است معنای حرفی مندمج است مثلا. معنای اسمی تفسیری است معنای حرفی اجمالی است. یا در کتاب فصول آمده است که بعدا در کفایه. معنای حرفی عالی است معنای اسمی استقالی است. و الی آخر.

این را الآن به نظر من خیلی برای خودتان واضح می شود که بنشینید در خانه فکر کنید فرق بین این دو تا جعل فی البستان حائطا یا حوط البستان. فرق اینها چیست؟ ما عرض کردیم تحلیلی را که آقای نجم الاثمه رضی دارد درست است لذا تعبیر کردیم به معنای اندکاک. در معنای حرفی در حقیقت یک نوع اندکاک در غیر است. یعنی حائط با منک در بستان می بیند. اما در معنای اسمی جدا می بیند. بستان را جدا می بیند حائط را جدا می بیند. در معنای اسمی این طوری است. به خلاف معنای حرفی. در معنای حرفی یک نوع اندکاک است. دیگر توضیحاتش گذشت تکرار نمی کنیم. چون اسمش اینجا آمد به این مناسبت این توضیح را عرض کردیم. این یک ضابطه ای است که در لغت عرب خیلی فوائد دارد. نمی خواستیم وارد این بحث شویم. خیلی نکات دارد. به لحاظ فقهی هم گاهی نکات خاص دارد. مثلا همین ضربتم فی الارض اگر فرض کردیم عنوان نماز مسافر به اصطلاح آقایان عنوان ضرب فی الارض من باب مثال حالا مثالش به ذهنم آمد. فقه فراوان است از این حرفها خب ممکن است شما بگویید ضرب فی الارض همین که سابقا دیوار داشت شهر یا برج و بارو داشت از باروی شهر که خارج شدید از دیوار شهر که خارج شدید ضرب فی الارض صدق می کند. چون عرض کردم کلمه ارض که زمین باشد در لغت عرب و در لغت فارسی کذلک، کاربردهای فراوانی دارد. گاهی ارض در مقابل فضای بسته. نه بسته به معنای سقف. یعنی فضایی که محدودیت در آن داریم. به این نمی گویند ارض. در مقابل فضایی که محدودیت ندارد ارض می گویند. در فضای بسته شهر می گویند. مدینه می گویند. قریه می گویند. شما از قریه که خارج شدید در فضای بیابان که در و پیکری نیست آن وقت می گویند ارض. ضربتم فی الارض کنایه از این است. لذا هم در فقه اسلامی فرق است بین مفسد فی الارض کسی که دزدی یا آدم کشی می کند سرگردنه در بیابان با کسی که دزدی می کند در خود شهر. دزدی در شهر یک حکم دارد دزدی در بیابان حکم دیگری دارد. این سرّش این است چون آنجا مفسد

فی الارض است. انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض، خوب دقت کنید با اینکه ما در شهر هستیم روی ارض هستیم دیگر روی زمین راه می رویم می گوید نماز بر ارض یا تیمم بر ارض. ما هم در شهر هستیم لکن این یک اصطلاحی است.

پس اگر ما باشیم و ضربتم فی الارض شما یک کیلومتر هم از شهر دور شوید صدق می کند. اما اگر عنوان کنیم علی سفر، این تابع عنوان از شهر دور شدن نیست. عنوان سفر است ما می دانیم عده ای از علمای اسلام معتقدند که تا سه روز در سفر نباشد سفر گفته نمی شود. حداقل سفر سه روز است. ببینید فرق است بین ضربتم فی الارض یا علی سفر. این نکات فنی است و تبعاً این به لحاظ استظهار در مقام حجج و به لحاظ اصول عملیه هم بین اینها فرق است. دیگر وارد بحث نمی شوم انشاء الله در جای خودش.

غرض تحلیل های لغوی دارد هم بحث های فقهی دارد. یعنی در فقه هم این کاربرد دارد. پس بنابراین به این نتیجه که هدف ما این بود که دیروز یک کمی توضیح عرض کردیم امروز یک کمی توضیح بیشتری عرض کردیم که مثل لفظ مسافر که این دو طرف ندارد این سرّش این است. سرّ اساسی اش این است که یک معنایی است که بخواهند افاده کنند اگر بخواهند از هیئات استفاده کنند هیئت مثلاً باب مفاعله به کار می برند. نه هیئت ثلاثی مجرد مخصوصاً چون ثلاثی مجرد دارد یعنی در اینجا دیگر از مسئله به اصطلاح سفر معنای حادثی اراده نمی شود. و لذا گفت کنتم علی سفر. دقت کنید. این کنتم علی سفر، سفر را به یک معنای حادثی نگرفته است. به معنای حادثی که علی سفر معنا ندارد.

این راجع به قسمت اول بحث که دیروز عرض کردیم. اما مانند بحث ضرار. چون بحث ما فعلاً روی کلمه ضرار بود که این کلمه را در قرآن هم کثراً استعمال شده است عرض کردیم هم ثلاثی مجرد این کلمه استعمال شده است هم باب مفاعله اش نسبتاً هم زیاد به کار برده شده است. مثلاً لا تضاروهن آمده است لا تضارّ آمده است و مضار آمده است دیناً غیر مضار خود ضرار آمده است. لا تمسکوهنّ ضراراً لتعتدوا، کلمه ضرار به کار برده شده است نسبتاً هم متنابه است و از هیئات دیگرش هم غیر از هیئت باب مفاعله هم هیئت باب افتعال هم به کار برده شده است. اضطرّ. الآن یادم نمی آید. در بعضی از آیات حالا شاید اختلاف قرائت باشد یُضَرُّ بخوانیم یا یَضَرُّ بخوانیم و الا الآن یادم نمی آید که از هیئات دیگری که در این ماده است در قرآن به کار برده شده است. و این وجود دارد و کلمه ضرّ طبق این که در کتاب معجم الفهرس نوشته است اگر درست باشد هم مکی است هم مدنی است. این ماده اختصاص به مکه و مدینه هم ندارد. این طور نیست که در یک فضای لغوی خاصی بود. پس این ضرار را ما داریم و لا تمسکوهنّ ضراراً مسجد ضرار که در آیه مبارکه آمده است این در قرآن به کار برده شده است. این سرّش چیست؟ سرّ این کلمه. بدین غیر مضار. لا تضارّ والده. یک احتمال همان بود که مرحوم آقای آقا شیخ

محمد حسین فرمودند در معانی باب مفاعله البته ایشان در مطلق باب مفاعله گفتند حالا آن مطلقش محل کلام است. اما در به حساب مثل ماده ضرر چرا قابل تصور است. و به این معنا بگیریم. اصولا البته یک معنا را گفتیم آقایان لغوی ها هم احتمال دادند که ضرر فعل اثینی باشد. این به آن ضرر برساند این به این. ترتبا نه فعل اثینی. منفصلا. این به آن ضرر چون ضرر رسانده است این هم به آن ضرر برساند به نحو ترتب. فعل اثینی به نحو ترتب ما بینهم. یک احتمال این است در خود قرآن هم به کار برده شده است و این احتمال را عرض کردیم در موارد دیگر هم داده اند مثل لطف، یعنی درگوشی زدن و لطام که هم دیگر را بزنند. قتل و قتال. ضرر و ضرار. ضرر در قرآن استعمال شده است. ضرب و ضراب. این باب واسعی هم هست یعنی اختصاص به یک مورد. صرع، صرعه یعنی به زمینش زد. صراع یعنی هر دو سعی کردند همدیگر را زمین بزنند که ما می گوئیم کشتی. ضرار یک ماده دیگری به نام کشتی به کار می بریم. کشتی گرفتند با هم. دو نفر سعی کردند هم دیگر را زمین بزنند.

کیف ما کان پس بنابراین یک معنا که آقایان لغوی ها گفته اند در خود ضرار هم گفته اند. عرض کردیم مرحوم آقای نجم الاثمه و مرحوم آقای اصفهانی منکر شدند گفتند این معنا در اینجا بسیار بعید است. لا اقل در خود حدیث هم بعید است. در آیات هم بعید است که طرفینی باشد. خود مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین احتمال دادند به معنای تصدی. تصدی برای ایصال است. انصافش این معنایی را که ایشان فرمودند معنای بدی نیست. یعنی توجیحی که ایشان کرده اند لا اقل در مثل ضرار و اینها معنای خوبی باشد قابل قبول باشد. لکن مراد از تصدی یعنی سعی کردن. کوشش کردن به اصطلاح ما ها برنامه ریزی کردن طبق برنامه ریزی و ارد شدن و عمل کردن و بالفعل هم این نقص و کمبود را بر دیگری ایجاد کردن. خوب دقت کنید حالا این مفادی را که من می گویم و لا تضاروهن سعی نکنید کوشش نکنید ضرری و کمبودی در زندگی او فرض کنید مطلقا ایجاد شود. دینا غیر مضارف دینی نباشد که این دین بتواند دقیقا و با دقت زندگی شما را در کمبود قرار دهد. نه اینکه سعی باشد بدون عمل. نه سعی با عمل. این کاری باشد دینی باشد قرضی باشد و امی باشد که زندگی شما را کمرشکن کند به اصطلاح ماها. دینی غیر مضار.

این احتمال هست احتمال بدی نیست احتمالی که ایشان فرمودند آن وقت هم از آن طرف ما در حدیث لا ضرر این توضیح را عرض کردیم برای اولین بار شواهد ما خلاصه اش چون من تکرار می کنم راجع به حدیث لا ضرر نشان می دهد که از زمان این دومی، یک سنخ احکامی را در جامعه روی حساب ضرر پیاده کرده اند. با اینکه خلاف احکام اولیه است. تا شواهدی را که ما الآن داریم که در کتاب موطع مالک هم به این دو قصه از عمر تمسک کرده است. و تصادفا راوی این دو قصه از عمر راوی لا ضرر هم هست. خیلی فلان از پدرش همان فلان از پدرش هم حدیث لا ضرر از رسول الله نقل کرده است هم دو قصه از عمر. یعنی در موطع مالک لذا احتمالی که ما دادیم برای اولین

بار این تطبیق از همان زمان شروع شده است. و در حقیقت این نکته مشکل یعنی ضرر را که جلوییش را بگیرند در حقیقت یک نوع حکم سلطانی بوده است. یعنی به تعبیر بنده البته شبیه کلامی که مرحوم شیخ الشریعه، شیخ الشریعه نمی گوید حکم سلطانی، نهی گرفته است. لکن لازمه کلام ایشان.

خب قصه را خواندیم. شخصی منبع آبی داشت مثلاً چاهی داشت زمینش هم آن طرف بود. وسط هم زمین شخص دیگری بود. این اگر می خواست آب ببرد باید از زمین این رد می شد. خب طبق قاعده ملکش است می گوید اجازه نمی دهم. این طبق قاعده است دیگر. این ملک من است حق نداری از اینجا آب رد کنی. دارد که به عمر گفت و عمر گفت که نه لابد ما باید آب را از اینجا رد کنیم. این هیچ تعبیر ضرر دارد نه ضرار. خوب دقت کنید. اینها همه دقت هایی است که باید اعمال شود. در یکیش ندارد. یعنی گفته است تو اگر اجازه ندهی ببینید ضرر بر این وارد می شود. این نمی تواند آبش را به زمین برساند. این آب را باید از زمین تو رد کند. یعنی در حقیقت آمد با ضرر در محدوده ملکیت فردی او تصرف کرد. یعنی طبق قاعده اولیه او حق دارد بگوید زمین من است اجازه نمی دهم آب رد شود. راست هم هست درست هم هست.

عمر اینجا آمد گفت البته می دانید عمر یک موجود خاصی بود طبق آن گفت اگر شده است از داخل شکمت هم رد می کنم. لیمون به علی بطنک. خب حالا که فقه نیست اینجا که. اما اصل مطلب آن حالت این با ضرر با لا ضرر در حقیقت آنجا دقت کنید تعبیر اضرار هم ندارد. و خیلی هم دقیق است به نظر من تعبیر دقیق است. این کسی که مالک است نمی آید به تو ضرر برساند. می گوید من ملکم است نمی خواهم رد شود. خب در حقیقت اینجا تمسک به لا ضرار نیست. تمسک به لا ضرر است. این به نظر من در بحث تطبیق انشاء الله من دو مرتبه این چون لطیف است من گاهی تکرار میکنم. یکی در قصه سمره پیغمبر اکرم فرمود ما اراک یا سمره الا مضارا نفرمود ضارا. خیلی فرق می کند. تو داری به عنوان اینکه درخت خرمایت را آب بدهی وارد باغ مردم می شوی و به زن و بچه مردم نگاه می کنی. نگفت که ضرر است گفت مضار هستی. من فکر می کنم این نکاتی لطیفی بوده است که سابقین کاملاً دقت می کردند. پیغمبر نگفت انک رجلٌ ضارٌّ باخیک. ما اراک الا رجلاً مضاراً. و لذا در قصه سمره که پیغمبر تطبیق فرموده است در حقیقت تطبیق لا ضرار است. در این قصه که از عمر نقل شده است تطبیق لا ضرر است. می گوید شما وقتی که درست است تو حق داری مالک هستی اما این بیچاره ضرر می کند. این منبع آبش آن طرف است چاهش آن طرف است زمینش این طرف است. این زمین تو در وسط است. برای تو هم که مشکل ندارد. یک راه آب می کشد تازه زمین تو هم سیراب می شود. تعبیر در اینجا ضرر است خوب دقت می کنید ظرافت های نکته را؟ این اگر راست باشد حالا استظهارهای ما را ضمیمه کنیم راست باشد معلوم می شود اصل مطلب چون من کرارا عرض کردم اولین باری که در فقه یک توسعه ای

.....

شروع شد که واقعا هم صحابه به جنب و جوش افتادند از زمان عمر است. چون ابوبکر هم زمانش کم بود هم فتوحاتش کم بود. این زمان مه حدود ده سال طول کشید و هم خیلی مسائل خب رفتند روم رفتند ایران رفتند خیلی جاها رفتند خیلی مسائل روز زیاد مطرح شد. اولین باری که در دنیای اسلام فتح این باب شد که هی بخواهند قواعد و شواهد و ادله و اصول عملی به اصطلاح ما مجموع اینها درست کنند که هدف چه بود؟ ما موضوعاتی داریم که در کتاب و سنت نیست. خوب دقت کنید. این را چطوری درست کنیم؟ یکی از این موضوعات هزاران موردی بود که ضرر و اضرار در آن بود. ولذا عرض کردیم مثلاً موطع مالک آورده است اما سندش گیر دارد. بعد از موطع مالک مثل بخاری نیاورده اند. بزرگان نشان نیاورده اند. از آن طرف وقتی به فقه رسیدند به آن عمل شد. مخصوصاً که آنها در باب فقه خیلی توسعه دادند. سابقاً هم عرض کردیم. اصلاً لا ضرر را خیلی عوض کردند اگر روزی خواندم از یک کتابی، پنج شش تا هفت هشت تا قاعده فقط در همین کتاب مجله که مجله احکام عدلیه است که در عثمانی بود حکم قانون مدنی در زمان عثمانی ها داشت در ترکیه فعلی اینجا خواندیم که همه مصدرش لا ضرر بود.

الآن هم بعضی از معاصرین اهل سنت کتاب هایی نوشته اند در لا ضرر اینها قواعد زیادی، ما به اندازه لا ضرر داریم صحبت می کنیم آنها خیلی زیاد کرده اند. احد الضررین یضار ما شاء الله قواعدی برای خودشان تأسیس کرده اند از روی همین کلمه لا ضرر. دقت فرمودید؟ در حقیقت باید گفت بدایات کار اینجا بود. و این درست هم هست انصافاً و لذا ما عرض کردیم ما دو تا چون در شرح حدیث خواهیم گفت که ما دو مقام را متأسفانه خلط شده است. یکی اینکه ما لا ضرر را در جامعه بدون اینکه لا ضرر در اجرای احکام در جامعه پیاده کنیم. عرض کردیم بعید نیست حق با ابن حزم باشد. این اصلاً احتیاج به لا ضرر ندارد. وظیفه حاکم است. یکی اینکه بیایم در مقام استنباط احکام را محدود به لا ضرر کنیم. این لا ضرر می خواهد. وضو اگر ضرری شد برداشته می شود. بیع اگر ضرری شد برداشته می شود. به نظر ما این دو تا با هم دیگر خلط شده است این که مرحوم شیخ الشریعه می گوید که من همیشه مشکل داشتم شاید عباراتش بعد می خوانیم تا آخر هم این نهی است. در حقیقت مشکل شیخ الشریعه این بود که این میخواست با لا ضرر چه کند آن قاعده حکومت را درست کند. تا اینکه ایشان گفت این حدیث سمره است و حدیث سمره هم که راجع به خارج است و حدیث سمره در حقیقت طبق آن که ما داریم اهل سنت حدیث سمره را ندارند. دارند در سه و چهار و پنجم اما ما داریم در حدیث معتبر. در حدیث سمره هم در حقیقت یک نوع تطبیق است. اگر دقت کنید. بحث حکومت نیست. این خیلی نکته مهمی است که در لا ضرر شما از لا ضرر حکومت در بیاورید یا مقام اجرا در بیاورید. اینکه مرحوم شیخ الشریعه می گوید نهی است بعد شیخ الشریعه عده ای گفتند این احکام سلطانی است. این احکام

سلطانی هم مقام اجرا است. اینها توجه نکردند اگر ما لا ضرر مقام اجرا بگذاریم نکته خاصی ندارد. خب لا ضرر نباشد. ما می توانیم در مقام اجرا بالأخره حاکم باید ضرر را در جامعه بردارد. باید حل کند مشکلات را.

این دورا من خیلی تأکید کردم که اشتباه نشود در کیفیت استظهار که مقام بعدی است. فعلا مقام مفردات است. پس بنابراین بگوییم اضرار که در حقیقت ما در حدیث دو عنوان داشتیم یکی عنوان ضرر بود که تطبیقش هم در همین موطن مالک آمده است و یکی هم عنوان اضرار بود که این تطبیقش هم در روایت سمره پیش ما آمده است. روایت امام باقر راجع به قصه سمره. این پیش ما آمده است. ضرر را حالا اگر ما این طور معنا کنیم می خواهیم یواش یواش وارد معنای لا ضرر بشویم ضرر آن جایی است که من نقصی برایم پیدا شود. اضرار و مضار بودن در آن جایی است که انسان سعی کند محاوله کند کاری انجام دهد این نفس و کمبود را برای طرف مقابل ایجاد کند. مراد از باب مفاعله در اینجا این است. پس مراد از باب مفاعله در حقیقت فرقی با ثلاثی مجرد این می شود. در باب مفاعله سعی و تأکید و کوشش و پیگیری است که این کار شود ولو هر جور شده است. خوب دقت کنید ولو هر جور شده. این نتیجه هر جور شده گاهی به این معنا است ولو طرف مقابل مقاومت نشان میدهد. شما انجام می دهید. مثلا تاره می گوید قتل یک تیر زد این را کشت. تاره می گوید که نه این دو تا با هم دیگر ور می روند هر جور شده است آن را بکشد. ببینید این می شود قتال. پس این که آقایان نحوی ها گفته اند که باب مفاعله برای اثینی دلالت سیاقی است نه دلالت لفظی. این را آقای آقا شیخ محمد حسین هم توضیح نداده است. این فرق بین لطم و لطم زدید تو گوشش این می شود لطم. اما سعی می کنی هر طور شده کوشش می کنی خب ممکن است لطم. صرع آن را به زمین بیاندازی. اما اگر شما سعی کنید هر طور شده است آن را خب طبیعتا ممکن است مقاومت کنیم طبیعی هم هست مقاومت می کند او جلوی شما را می گیرد این را می گویند صراع.

پس در حقیقت این که یعنی حق را بدهیم، چون دیروز ما گفتیم تبادر، حق را بدهیم به نجم الاثمه رضی. البته ایشان این تحلیل بنده را فرموده اند. بگوییم راست است. این که لغوی ها فرمودند چون ما چند بار هم عرض کردیم لغوی ها اجمالا برای فهم مراد خوبند اما نه برای معرفت البحث. کتب لغت اینکه مراد شارع اینجا این است. این به این جهت خوبند. این مثلا مراد قائل در اینجا این است. این روشن شد؟ کتب لغت برای فهم مراد خوب هستند. اما اینکه وضع شده است بر این معنا برای این خیلی موفق نیستند. این ممکن است ما تحلیل های تاریخی و اجتماعی و سیاسی بدهیم و جور دیگر وضع را بفهمیم. لغت برای بیان، اینکه لغوی ها فهمیده اند قتال غیر از قتل است. قتل یک تیر زد مرد. این می گویند قتال. اما اگر خواست او را خفه کند و او هم مقاومت کرد و چاقو کشید و این را می گویند قتال. اینها چه فهمیده اند پس قتال بین الاثنینی است. در حقیقت قتال بین الاثنینی نیست. این بین الاثنینی لازمه اش است. نه اینکه خودش است. وضع

نیست. البته مرحوم آقا شیخ محمد حسین هم این تحلیل را نداده است. یک تحلیلی است که خود ما به ذهن ما آمده است که بعید نیست این که چون در لغت عرب این زیاد است مورد یکی دوتا نیست. کتب القتل و القتال علینا. هم آدم کشی و هم مبارزه. ببینید طبیعت وقتی می گوید قتال، در حقیقت قتل است. اما قتلی است که با کوشش و سعی انجام می دهد. پس این حرفی هم که آقا شیخ محمد حسین فرموده اند باب مفاعله برای تصدی است حرف بدی نیست لکن به این معنا که من عرض کردم نمی دانم روشن شد به این معنایی که من عرض کردم توجیح شود. یعنی انسان برنامه ریزی و سعی کند، در خارج مقدماتش را انجام دهد برای اینکه این حتما محقق شود بلغ ما بلغ. و سعی کند این را بگویند آن وقت لذا مثلاً در قرآن لا یضرکم من ضرّ. ناراحت نشوید اگر کسی گمراه شد لا یضرک. اما وقتی گفت ضرار این بحث ناراحتی نیست. این به این معنا است که شما یک کاری را انجام دادید با کوشش و سعی و برنامه ریزی برای اینکه آن نقص و کمبود در طرف مقابل ایجاد شود و بالفعل هم ایجاد شود. و لذا هم عرض کردیم در روایات ما در آن قصه ندارد که پیغمبر فرمود انک رجل ضارّ. انک رجل مضارّ. این طرحی که ریختی چون مثل اینکه اصلش این بوده است یک باغی داشته است، مثل اینکه یک جای دیگر دیدم این قصه را. یک باغی داشته است و فروخته است و فقط گفته است این درخت جوانی هم ظاهراً بوده است این درخت خرماي فوق العاده ای است این برای خودم باشد. یکی را استثنا کرده بود. آن طرف بیچاره هم خریده بود. این به این بهانه که این درخت من است می آمد برای اینکه سر بزنند به آنجا و آبیاری کند درخت خودش را. و لذا عرض کردیم جزء سنن پیغمبر این شد که اگر کسی باغی را فروخت و درختی را استثنا کرد اصولاً در خود عقد باید به اندازه ممرّ رفت آمد استثنا شود. چون جزء حقش قرار داده است پیغمبر. چه مقداری از درخت باید استثنا شود. به اندازه سایه شاخه های درخت را در شرح عبادۀ مفصّل گفتیم آنجا توضیحش را عرض کردیم. حتی پیغمبر اینها را هم ما تماماً احکام سلطانی یعنی احکامی که برای اداره شهر است اداره جامعه است گرفتیم. ممکن است بعضی از زمان ها هم با خصوصياتی عوض شود کیفیت کارش عوض شود.

این توضیحاتش گذشت. پیغمبر اکرم می فرمایند که این کار تو الآن یک جوری شده است که داری تو با این زحمت جلویت را می گیری زن و بچه اش جیغ و داد می کنند تو ول نمی کنی. با تمام این احوال این کمبود را ایجاد می کنی. انک رجل مضار به این معنا است. پس یک احتمال در معنای باب مفاعله همین باشد که مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین فرمودند و توضیح ما روشن کرد که چرا باب مفاعله را اثینی معنا کرده اند. در حقیقت اثینی فهمیده می شود نه اینکه وضع شده است. این که لغوی ها گفته اند اثینی می فهمند در باب هیئت باب مفاعله یک معنایی خفته است که لازمه اش دلالت سیاقی اش یک نوع طرفینی است. یک دفعه فرض کنید یک مشت محکم می زند می افتد. این می گویند صرعه. نمی گویند با او کشتی گرفت. یک دفعه سعی می کند که او را به زمین بزنند. خب او هم سعی می کند که با

او مقابله کند. این را می گویند صارعه. این صارعه در حقیقت فرقی با صرعه این است. فرق بین ضرر و ضار هم این است. این حرفی که آقای اقا شیخ محمد حسین فرمودند که بد نیست اجمالاً.

یک احتمال سومی که ما اینجا می دهیم این باشد که این همان نکته ای است که اینجا عرض کردیم. احتمالاً این مثل سفر می ماند. یعنی در باب مضارّ نظر گرفته اند به ضرر نه ضرّ و ضرّ و ضرّ. ضرّ و ضرّ به معنای سوء است. حالا یکی مادی و معنوی یا هر دو. اما ضرر خودش فی نفسه نقص است. خوب دقت کنید و لذا ضرر را هم اسم مصدر گرفته اند. یعنی ضرر به معنای اشتقاقی لحاظ نشده است. خوب دقت کنید. مثل سفر. سفر چطور معنای اشتقاقی لحاظ نشده است؟ لذا فرمود من کان منکم علی سفر، این به چه معنا است؟ معنای اشتقاقی در خود قرآن هم داریم اما فکر می کنیم در قرآن اگر دقت کنید به نظرم یک مورد دارد. به نظرم الآن در ذهنم اجمالاً من یکی دو ماه قبل دیدم به نظرم می گوید غیر اولی الضرر. کلمه ضرر یک جا است در قرآن. در ذهن من این کامپیوتر را نگاه کنم ضرر بدون الف و لام یک بار هست. این ببینید اولی الضرر. وقتی گفت اولی الضرر، ضرر را به معنای حدثی نگاه نکرده است. به معنای غیر قابل اشتقاقی نگاه کرده است. پس ضارّ یعنی اوجد الضرر. مثل سافر، یعنی اوجد الضرر. چون به قرینه غیر اولی الضرر. آن که در ذهن علمای ما بوده است غالباً چون ماده ضرّ ثلاثی مجرد در قرآن به کار برده شده است و ضارّ که ثلاثی مزید است سعی کرده اند این را از همان بگیرند. من فکر می کنم ضارّ از ضرر است نه از ضرّ. و ضرر به معنای اشتقاقی ندارد معنای حدثی ندارد. ضارّه ای اوجد فی الضرر. اوجد فیہ النقص. مثل سافر ای تلبّس بالسفر. خود من این احتمال را سابقاً بیشتر ترجیح می دادم که در اینجا ضارّ به این و لذا انک رجلّ مضارّ یعنی تو کسی هستی که این نقص را در این آقا ایجاد کردی. دیگر کاری به محاوله و این حرفها ندارد. کوشش و کشش و اینها در آن ندارد. مثل مسافر یعنی اوجدت السفر. ضارّ یعنی اوجدت الضرر. ضاررت الرجل یعنی اوجدت فیہ الضرر که عرض کردیم بعدها در لغت عربی همین معنا را به باب افعال، اضّر بالطریق. از باب افعال بیشتر است. الآن هم ما در زبان عربی فعلی هم کم دیدم شاید هم اصلاً ندیده باشم. دقت هم نکردم مثلاً ضارّ را ندیدم به معنای اضّر به کار برده باشند. باب افعال را به کار بردند. پس باب افعال و باب مفاعله هر دو به یک معنا است. اضّر ای اوجد الضرر.

لکن با نظر گرفتن مجموع شواهدی که ما در استعمال به اصطلاح اضّر داریم بطریق المسلمین، فرقی بین این است اوجد الضرر شأناً، می گویند اضّر. اوجد الضرر فعلاً، ضارّ. فرق بین باب مفاعله با باب افعال البته الآن عرض کردم انصافاً باب افعال را همان معنای مفاعله گرفته اند. لکن این احتمال هست یعنی بعبارۀ آخری این احتمال هست که این دو تا با هم دیگری فرق این طوری، پس بنابراین در باب مضارّ که در حدیث لا ضرر داریم احتمالاً اشتقاقش از ماده خود ضرر باشد. به این اشتقاق نیست. هیئت باب مفاعله به معنای

ایجاد است. مثل سافر. فقط فرقی این است که سافر لازم است اینجا متعدی هم می شود. ضارّه یعنی اوجد فيه الضرر. انک رجل مضارّ یعنی تو عملاً ضرر ایجاد کردی. نقص ایجاد کردی. این دیگر محاوله هم نمی خواهد. همین که انسان با کارش انجام می دهد کوشش و کشش و سعی و تصدی و اینها هم نمی خواهد. پیغمبر می گوید شما با کاری که انجام دادی ایجاد نقص و کمبود برای این شخص انصاری کردی. آن وقت وظیفه شریعت مقدسه یکی از وظایفش این است که نقصی که پیدا شده است برداشته شود. عرض کردیم که این حداقلی است. کف است به اصطلاح مصالح اجتماعی است. آن کفش این است که آن ضرر و نقص و کمبود برداشته شود. بنابراین به نظر ما باب مفاعله در اینجا به این دو احتمال بیشتر می خورد. یکی همان احتمالی که آقا شیخ محمد حسین فرمودند با توجیحی از بنده و دومی همین که بنده عرض کردم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين